

## فصلنامه «مطالعات نظریه و انواع ادبی»

دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه حکیم سبزواری

سال اول، شماره دو، بهار ۱۳۹۵، صص ۵۸-۳۵

### فرجام‌گرایی و جلوه‌هایی از ارتباط آن با نقد کهن‌الگویی در ادب فارسی

ابوالقاسم قوام<sup>۲</sup>

دانشگاه فردوسی مشهد

علی ضیاء‌الدینی دشتخاکی<sup>۱</sup>

دانشگاه شهید باهنر کرمان

#### چکیده

پذیرش این واقعیت که برخی از موارد سنتی یا کهن‌الگویی موجود در متن، باعث ایجاد پیوند آن متن با متون دیگر و نیز موجب ارتباط ذهن و جامعه می‌شود و به ما کمک می‌کند تا بتوانیم با بسط تصاویر ادبی، دایره مفهومی متن را وسعت ببخشیم. اسطوره‌ها، سمبل‌ها و کهن‌الگوها، همچنان‌که در پیوند با سایر اجزای کلام، بین اثر ادبی و خواننده، ارتباط برقرار می‌کنند از چنان استقلالی برخوردارند که گاه ما را به روایت‌های تاریخ زندگی بشر، رهنمون می‌سازند. حرکت نظام‌مند اسطوره‌ها و سمبول‌های کهن‌الگو، گاه یادآور دیوان و دنیای دوزخی است و گاهی هم ذهن را متوجه ایزدان می‌کند و انسان را به مکاشفه وامی‌دارد و بهشت را یادآور می‌شود. از آن‌جا که الگوهای اسطوره‌ای با تجربه بشر در گذر زمان درآمیخته‌اند؛ همواره بین کهن‌الگوها و زندگی انسان ارتباط نزدیکی وجود دارد. در سایه این ارتباط، ما درک و دریافت صحیح‌تری را از فرجام‌کار جهان و انسان، خواهیم داشت. ارتباط برخی از کهن‌الگوها با دنیای آپوکالیپتیک و تقابل آن با دنیای دوزخی، در بسیاری موارد، دستمایه شاعران و نویسندگان در خلق تصاویر خاصی شده است که بررسی آن به حوزه نقد کهن‌الگویی مربوط می‌شود. در این جستار می‌کوشیم با طرح بحث معنا در نقد کهن‌الگویی، به مرزهای ارتباط این نوع نقد با فرجام‌گرایی قدم بگذاریم و با تشریح سه گروه از تصاویر نظام کهن‌الگو، ارتباط فرجام‌گرایی با این بخش از نقد را روشن نماییم.

**واژه‌های کلیدی:** فرجام‌گرایی، کهن‌الگو، نقد کهن‌الگویی، ادب فارسی، اسطوره.

۱. عضو پژوهشکده فرهنگ اسلام و ایران، دانشگاه شهید باهنر کرمان: [aliziaarn@yahoo.com](mailto:aliziaarn@yahoo.com)

۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد: [ghavamq@yahoo.com](mailto:ghavamq@yahoo.com)

زمان دریافت: ۱۳۹۴/۷/۲۶      زمان پذیرش: ۱۳۹۵/۱/۱۷

## ۱- مقدمه

آرکی‌تایپ رادر زبان فارسی با نام‌هایی چون کهن‌الگو، صور نوعی، صور ازل (ر.ک: داد، ۱۳۸۵: ۳۳۴)، صور مثالی، تصویر نمونه، مسطوره و رسوبات حافظه می‌شناسیم. این نام‌ها، بیانگر حیات این پدیده ذهنی است. «این اصطلاح از واژه‌های یونانی Arché به معنای ابتدایی و Typos به معنای شکل، ترتیب یافته است. این اصطلاح را یونگ، به کارگرفته و از سال ۱۹۳۰ به بعد در نقد جدید به هدف ترسیم الگوی طرح یا شخصیت متداول شده‌است و آن چه را که یونگ «حافظه نژادی» نامیده به ذهن القا می‌کند» (رضایی، ۱۳۸۲: ۲۱). یونگ با طرح مسئله «ناخودآگاه جمعی» به بررسی ارتباط بین پدیده‌های ذهنی و کهن‌الگو با مسایل روانی - اجتماعی پرداخت. «او معتقد بود علاوه بر ناخودآگاه فردی، لایه عمیق‌تری در ذهن است که مخزن تصاویر ذهنی جهان‌شمول است. به اعتقاد یونگ ضمیر ناخودآگاه جمعی از روان فرد نشئت نمی‌گیرد. او تصاویر ذهنی جهان‌شمولی را که در ضمیر ناخودآگاه جمعی جای دارند کهن‌الگو می‌نامد» (پابنده، ۱۳۸۴: ۷۴). باستید (۱۳۷۰: ۶۸) معتقد است «کهن‌الگوها، آثاری از نخستین تجارب آدمی در صحنه هستی و طبیعت هستند، که انسان در حق خود و هم‌نوعانش حس کرده است. تجاربی که موروثی شده‌اند».

نقد کهن‌الگویی خارج از چارچوب افسانه‌پنداری اساطیر، با رمزگشایی از ناخودآگاه زنانه وجود مردان (آنیما) و مردانه وجود زنان (آنیموس)، به عنوان مهم‌ترین کهن‌الگوها، جلوه‌گری خود را آغاز نمود. «کهن‌الگو، افکار غریزی و گرایش به رفتارها و پندارهایی است که بر مبنای الگویی از پیش تعیین‌شده به شکل فطری در انسان وجود دارد» (رضایی، ۱۳۸۲: ۲۲). این روح ناهمسان‌گاه با اصل وجود آدمی به وحدت می‌رسد و گاه ویرانگری می‌کند و با جهان تاریکی، که سمبل ناشناختن و مرگ و سقوط و فراموشی است، ارتباط می‌یابد. همچنان‌که روح نیز با کهن‌الگوهای تاریکی، مرگ و سرما ارتباط دارد. «از نگاه یونگ کهن‌الگوها، سازمان‌های پیش‌تعلقی هستند که به‌خودی‌خود محتوایی ندارند و فی‌نفسه ناپیدا هستند از این جهت می‌توان نیروی آرکی‌تایپی/کهن‌الگویی را با میدان مغناطیسی آهن‌ربا

مقایسه کرد چرا که کهن‌الگوها همچون نیرویی بالقوه، در دریای ازلی ناخودآگاه نهفته‌اند و آنچه که ما به ارث می‌بریم، جنبه پیش‌سازندگی و طرح بخشی کهن‌الگوست» (شایگان، ۱۳۷۱: ۲۰۹).

### ۱-۱. بیان مسئله

ارتباط کهن‌الگوها با اساطیر، ارتباطی انکارناشدنی است. بیان اسطوره‌ای، بیانی روایی است که گاه با شیوه تمثیلی به بیان حقایق تاریخی می‌پردازد و گاه با بیانی مثالی، باعث خلق کهن‌الگوها می‌شود. در بیان مثالی شرح اساطیر «رسایی مقوله وقایع منقول در زمینه پیام‌هایی، والاتر از ساحت هستی، مسایل خطیر عالم ماورایی و اسرار معما آمیز جهان اهمیت دارد. از این جهت در بیان مثالی مسئله روایت امری بسیار جدی است» (وینریچ، ۱۳۸۷: ۸۹). در تبیین عوالم خلق کهن‌الگوها می‌توان چرخه‌ای را به شرح ذیل لحاظ نمود:

دنیای ملکوتی (مرگ، نوزایی، ناپدید شدن و بازگشت و یا تناسخ و رجعت به یکی از ایزدان)؛ دنیای اجرام آسمانی (گذر ایام و تغییر فصل‌ها که دارای موتیف‌های فرجام‌شناختی است)؛ دنیای انسانی (دنیایی بین دنیای روحانی و حیوانی)؛ دنیای حیوانی (اسطوره شدن و آرکی‌تایپ بودن برخی حیوانات از جمله رخش رستم)؛ دنیای نباتی (گردش ایام و گذر سالانه فصول که اغلب با یکی از ملکوتیان یگانه می‌شود یا در او نمود می‌یابد (فرای، ۱۳۷۷: ۱۹۱-۱۹۲).

هر یک از عوالم ذکر شده، تأثیر گسترده و قابل بررسی در ایجاد ناخودآگاه جمعی انسان دارد. اگر چه به صورت مستقیم قابل شناخت نیست. با توجه به همین ویژگی است که یونگ، کهن‌الگورا شبه‌روح می‌نامد. کهن‌الگوها، بخشی از اسطوره‌های ملل مختلف را تشکیل می‌دهند. «مجموعه‌ای که واجد نظام و هم‌پیوندی درونی است و تصویری منسجم از باورها و ادراک‌های آن ملت ارائه می‌کند» (پاینده، ۱۳۸۴: ۷۴). این کارکرد اساطیر زمینه ارتباط اسطوره و فرهنگ بشری را به ما نشان می‌دهد. در بعد فرجام‌شناختی اثر نیز این کارکرد وجود دارد به عنوان مثال وقتی ما از الگوهای دوزخی یا بهشتی موجود در متن

سخن می‌گوییم، در واقع دست به نوعی تحلیل انتقادی زده‌ایم که می‌تواند جنبه‌های پنهان اثر را باز نماید. در این جستار برآنیم تا با پاسخ دادن به چند پرسش ارتباط فرجام‌گرایی و نقد کهن‌الگویی را تبیین کنیم:

- اساس رابطه بین فرجام‌گرایی با نقد کهن‌الگویی در چه زمینه‌هایی بازتولید و ایجاد می‌شود؟

- مهم‌ترین جلوه‌های اساطیر فرجام‌گرا در ادبیات در چه قالب‌هایی بروز می‌کند؟

- انواع تصاویر فرجام‌شناخت و رابطه فرجام‌گرایی با ادبیات متعهد چه کمکی به تبیین رابطه فرجام‌گرایی و ادبیات می‌کند؟

## ۲-۱. ضرورت و اهمیت تحقیق

پرداختن به فرجام‌گرایی، از آن‌جا که وجه مشترک ادیان، اساطیر و ادبیات ملل است، از ضرورت‌های مطالعات انسان‌شناسی تاریخی و ادبیات است. فرجام‌شناسی<sup>۱</sup> در کنار دو موضوع جهان‌شناسی<sup>۲</sup> و وجودشناسی<sup>۳</sup> از اقطاب سه‌گانه رده‌بندی علوم است. ذیل این مقوله، معادشناسی اسلامی هم مطرح می‌شود که طرح آن در تقابل با برخی از نظریات انسان‌شناسی در نقد دین، از جمله نظریه فوئرباخ (ر.ک: دیرکس، ۱۳۸۹: ۱۶۴-۱۵۷)، است. این رویکرد هم‌سو با معادشناسی، به توسعه و یا پردازش نظریه انسان‌شناسی اسلامی نظر دارد. بنابراین تبیین علمی رابطه فرجام‌گرایی و نقد کهن‌الگویی، از طریق بیان برخی از نمونه‌های پراکنده گامی در این راه و از ضرورت‌های پژوهشی در مطالعات میان‌رشته‌ای است.

## ۳-۱. روش کار

این جستار با استفاده از منابع کتاب‌خانه‌ای و با شیوه تحلیلی-توصیفی و به هدف تبیین ارتباط فرجام‌گرایی و نقد کهن‌الگویی انجام شده است.

## ۴-۱. پیشینه پژوهش

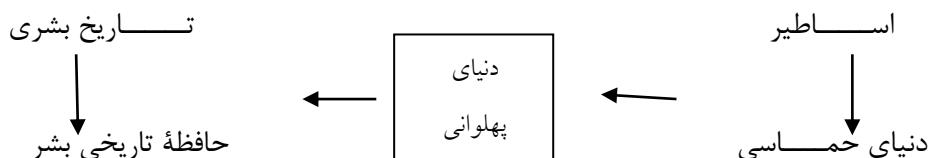
در شکل‌گیری نقد کهن‌الگویی دو نظریه‌پرداز نقشی بارز دارند: فریزر و یونگ. از این رو، «سابقه نقد کهن‌الگویی به دو جریان می‌رسد: نخست رویکرد گروهی از مردم‌شناسان

مطالعات تطبیقی دانشگاه کمبریج و **کتاب شاخ طلایی**<sup>۴</sup> اثر جیمز. جی. فریزر که الگوهای مکرر یکسانی از آیین‌ها، افسانه‌ها و مراسم ملل شناسایی می‌کند. دوم نظریه الگوی ازلی یا نمونه ازلی یونگ (۱۹۳۴)، که با کتاب **الگوهای صورت ازلی در شعر**<sup>۵</sup>، نقد کهن‌الگویی را مطرح کرده بود، در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ رواج یافت. در این نوع نقد مضمون مرگ و تولد دوباره را، غالباً نمونه ازلی تمامی کهن‌الگوهایی می‌دانند که در چرخه فصل‌ها قابل تشخیص است» (داد، ۱۳۸۵: ۴۸۸-۴۸۹).

تاکنون کتاب‌ها و مقالات متعددی در زمینه فرجام‌شناسی چاپ و منتشر شده است. از جمله انتشارات همداد، کتاب **فرجام جهان** از نسترن فهیمی (۱۳۹۴) و مرکز انتشاراتی منیر کتاب **فرجام‌شناسی حیات انسان** اثر غلامحسین تاجرنسب را منتشر کرده‌اند. همچنین مقالات «بررسی تطبیقی سیرالعباد سنایی غزنوی و رساله الغفران ابوالعلاء معری از دیدگاه فرجام‌شناسی» اثر مشترک علی ضیاء‌الدینی دشتخاکی و مهین‌دخت فرخ‌نیا در نشریه **جستارهای ادبی** (۱۳۹۲، ۱۸۳/۶۰-۳۱)؛ «کندوکاوی پیرامون فرجام‌شناسی از دیدگاه پل تیلیش» نوشته علی تورانی و منیره سلطان‌احمدی در مجله **جستارهای دین و فلسفه** (۱۳۹۳، ۲۰/۱-۱) از مهم‌ترین موارد پژوهشی در زمینه فرجام‌شناسی به شمار می‌رود. تا کنون هیچ اثری به رابطه فرجام‌گرایی و نقد آرکی‌تایپی نپرداخته است.

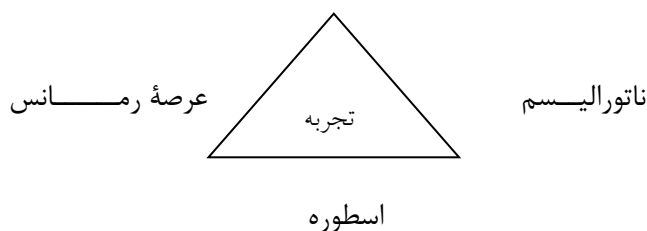
## ۲- مبانی نظری پژوهش

«اسطوره‌های ایرانی آفرینش و بازسازی جهان، تفسیرهایی است از فرایند تاریخ جهان و یا تفکراتی است درباره این فرایند» (هینلز، ۱۳۸۲: ۱۶۳). کهن‌الگوها نیز به عنوان بخشی از اساطیر، قسمتی از تاریخ انسان و حافظه ما را به خود اختصاص داده‌اند.



عبور اساطیر از دهلیز دنیای پهلوانی به حافظه تاریخی بشر

سیر تکوینی اساطیر، با تصاویر دارای بن‌مایه‌های فرجام‌شناسی، همراه بوده است. «این تصاویر معمولاً با مفهوم آسمان یا بهشت عرضه می‌شود و مکاشفه‌ای<sup>۶</sup> است. دنیایی از استعاره که تام و تمام است و در آن هر چیزی بالقوه و با چیزهای دیگر یگانه است و چنان است که گویی همه درون پیکره لایتناهی واحدی قرار دارند» (فرای، ۱۳۷۷: ۱۶۵). تصاویر فرجام‌شناسانه، ما را به یک طرح سه قطبی از آرکی‌تایپ‌ها هدایت می‌کند که با نظریه فرای انطباق دارد:



### قطب‌های طرح ادبی کهن‌الگویی

بنابراین جریان شکل‌گیری کهن‌الگوها، حاصل تجربه‌گرایی انسان در مواجهه با اساطیر است. «برخی از کهن‌نمونه‌ها مثل آسمان پدر و زمین مادر مفاهیمی جهانی‌اند و در سرزمین‌های مختلف، بدون هیچ تأثیر متقابل تاریخی - اجتماعی ولی با ریشه‌ای مشترک و احساسی زیست‌شده و تجربه‌شده پدید آمده‌اند» (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۷: ۵۱).

روان و فکر انسان، در ادوار مختلف تاریخ، خالق نمادها بوده است و نمادها گاه در رفتار انسان تجلی یافته‌اند. جریان نبرد بین پهلوانان و اژدها، خوبی و بدی و به طور کلی نبرد نیروهای خیر با شر یا ظلمت با نور، مثال‌هایی از رویکرد تجربه‌گرایانه انسان در مورد اساطیر است. کهن‌الگوها به عنوان میراث تجربه‌های دور و دراز بشر اهمیتی بنیادین دارند. درحیات فردی انسان، مسایلی چون ازدواج و مرگ و در حیات روانی مقوله‌هایی چون احساس و اراده، تحت تأثیر آرکی‌تایپ‌ها قرار می‌گیرند. بر اساس نظر یونگ، آنیما (روح ناخودآگاه زنانه) و آنیموس (روح ناخودآگاه مردانه) درون آدمی، جلوه‌هایی از تأثیر آرکی‌تایپ‌ها بر روان و زندگی بشر هستند.

## ۱-۲. رابطه کهن الگوها و زایش تمدنی

نگرانی ذاتی انسان نسبت به آینده و طرح مباحث مربوط به فرجام جهان و نیز پیوندهای بشر با تاریخ، فرجام‌شناسی و کهن الگو را به یکدیگر مربوط می‌سازد. انسان از زندگی بدوی، به دوره باستان و پس از آن راه یافته است و حاصل تجربیات خود را به نظام اجتماعی نو پیوند زده است. بنابراین جامعه نوین با ریشه‌های فکری و فرهنگی خود در ارتباط است و آرکی‌تایپ‌ها، بخشی از نظام فکری انسان را به خود اختصاص داده‌اند. بررسی مسئله فرجام جهان از منظر عرفان به ما نشان می‌دهد مفهوم پایان جهان از دخالت تفکر ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوها بی بهره نیست. ظهور کهن‌الگوها، حاصل تعارض ذهن بشر است و از دل آن نوعی زایش تمدنی ایجاد شده است. فرای (۱۳۷۷: ۱۳۱) می‌گوید: «علت مؤثر در تمدن کار است و سخن منظوم هم در جنبه اجتماعی‌اش این نقش را دارد. زیرا بینشی از هدف کار و صورت‌های آرزو را در قالب فرض کلامی بیان می‌کند». نوشته ادبی تلفیقی از هنر و کلام است. در نتیجه، هر نوشته ادبی دو جنبه دارد: «نخست این که منحصر به فرد است. صنعتی که ساختار تصویری خاص خود را دارد و واسطه بررسی آن خود اثر است و نیازی به ارجاع آن به همانندش نیست. دوم اینکه نوشته ادبی، یکی از آحاد طبقه قالب‌های مشابه است» (همان: ۱۱۸). با پذیرش جنبه دوم می‌توان گفت که تولید یک اثر به مفهوم تولد یک عنصر اجتماعی است که محکوم به ارتباط با سایر عناصر اجتماع است. بنابراین نگاه هیچ‌انگاری به خلق اثر ادبی، نگاهی خالی از اعتبار علمی است. نوشته‌های ادبی نو، کشف دیگری از جنبه‌های زمانی و مفهومی کلماتی محسوب می‌شوند که ریشه در گذشته دارند. اینجاست که سنت ادبی فرصت طرح می‌یابد و یادآور می‌شود که ادبیات، به مثابه هنر، با بهره‌گیری از ساختارهای کلامی و استدلالی قدرت رسانه‌ای دارد.

شعر به طور اعم، دیگر منحصر به مجموعه صناعاتی نیست که از طبیعت تقلید می‌کند «بلکه یکی از فعالیت‌های انسانی است. چنان‌چه بتوانیم برای این منظور از واژه «تمدن» استفاده کنیم، آن‌گاه می‌توانیم بگوییم که ارزیابی ما از شعر در مرحله اسطوره‌ای، این است که شعر یکی از شیوه‌های تمدن است و تمدن با جنبه اجتماعی شعر، سرو کار دارد. سمبل،

در این مرحله عبارت است از واحد پیام‌رسانی، که ما به آن نام کهن الگو می‌دهیم. سمبلی که یک شعر واحد را به شعر دیگر مرتبط می‌سازد و بدین وسیله به تجربه ادبی ما انسجام می‌بخشد» (فرای، ۱۳۷۷: ۱۲۳). تداوم حیات اسطوره‌ها و نگاه خردمدار انسان به اساطیر، نشان می‌دهد که ارگانیزم آرکی‌تایپی، بخشی از خرد و حافظه ناخودآگاه اقوام و ملل مختلف را شامل می‌شود و در افکار انسان و بیم و امیدهای او نسبت به فرجام امور، تأثیر می‌گذارد. اگرچه «انسان، از اسطوره به خرد و کلام حرکت کرده؛ اسطوره از میان نرفته بلکه شکلی نو گرفته و حتی به خرد نیز شکل اسطوره‌ای بخشیده‌است. چه اگر اسطوره از میان برود، نمادها از میان می‌رود و این امری غیرممکن است» (اسماعیل پور، ۱۳۸۷: ۵۵).

کهن‌الگوها، در لایه‌های مختلف فکری، اجتماعی و فرهنگی، از تنوع و تکثر خاصی برخوردار بوده و با نوزایی فرهنگ نیز باقی‌مانده‌اند. عمده‌ترین دلیل امر این است که «مسائل بنیادی و فطری حیات بشری نظیر تولد، رشد، عشق، خانواده مرگ و رقابت جنبه کهن‌الگویی دارند» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۳۴۲). این مفاهیم بنیادین بی‌واسطه با مسئله فرجام‌شناسی ارتباط می‌یابد. مورنو (۱۳۷۶: ۷) معتقد است که «کهن‌الگوها، صورت‌های نوعی و کلی دریافتند که در هیئت تصاویر ازلی انباشته از معنا و قدرت بسیار پدیدار می‌شوند و برای انسان‌ها ایمنی و رستگاری به ارمغان می‌آورند». این دو واژه درون‌مایه فرجام‌شناسی دارند. در دایره کهن‌الگوها بروز چنین افکاری بسیار است. در بررسی روان‌شناسانه کهن‌الگو دریافتند که «کهن‌الگوها می‌توانند مانند نیروی خلاق یا مخرب در ذهن عمل کنند. خلاق، وقتی که آن‌ها الهام‌بخش افکار نو هستند و مخرب، زمانی که همین افکار متحجر می‌شوند» (یونگ، ۱۳۷۷: ۵۱۲). این فضای فکری به بشر آموخته است که دست به بازشناسی اجتماعی بزند و از این راه به زایش تمدنی دست یابد. بازشناسی اجتماعی، یکی از راهبردهای فکری جوامع برای زایش تمدنی است. حرکت جامعه برای رسیدن به این هدف، باعث طرح مسئله تعرف<sup>۷</sup> می‌شود (ر.ک: فرای، ۱۳۷۷: ۲۳۳) که وجه اشتراک مسئله زایش تمدنی و نقد کهن‌الگویی است. «به کمک روان‌شناسی اجتماعی، که از وجوه تعرف است، می‌توان بسیاری از خواب‌های نمادین را توجیه و تفسیر کرد. چنان‌که اطلاعات و اشاراتی که



از خواب دیده‌ها به دست می‌آید، می‌تواند روشن‌کننده سنت‌های اساطیری باشد» (ستاری، ۱۳۶۶: ۲۵۸). اگر خلق پدیده‌های نو و حرکت به‌سوی جامعه مدرن (ن.ک: احمدی، ۱۳۷۷: ۹) را به عنوان وجوه غالب مسئله زایش تمدنی بدانیم و بپذیریم که «ذهنیت پیش مدرن، هنوز با جهان جادویی، اساطیری و دینی خود می‌زید و یگانه است» (آشوری، بی تا: ۲۵۴)؛ آن‌گاه می‌توانیم بگوییم که پذیرش یا عدم پذیرش کهن الگوها، دست‌مایه حرکت به سمت افق‌های نو و زایش تمدنی است.

رابطه بین سمبل و کهن الگو و تأثیر کهن الگوها در رقم خوردن فرجام‌روایت‌ها، همان رابطه‌ای است که ما به دنبال آن هستیم. فرای (۱۳۷۷: ۱۳۳) می‌گوید: «کهن‌گرایی، جنبه اجتماعی صور نوعی است در نتیجه، ادبیات و شعر از دریچه نقد کهن الگویی، یکی از عوامل زایش تمدنی است. تمدن و کهن الگوها هر دو به دنبال دمیدن روح انسانی در کالبد طبیعت هستند. با این تفاوت که تمدن در سیر تاریخی خود همواره به دنبال تکامل روح انسانی طبیعت بوده است اما کهن الگوها، خود منبعث از تمدن و مؤثر بر آن است و غالباً به عنصری از طبیعت اختصاص می‌یابد که با مبانی فکری جامعه انسانی، وجه اشتراکی یافته باشد». چنان‌چه من وجودی شاعر یا نویسنده، نافی همه ارزش‌ها، زیبایی‌ها و راستی‌ها باشد، فرجام اثر انحطاط آن و دل‌زدگی مخاطب است. فرجامی دوزخی<sup>۸</sup> و اما عکس آن بیانگر واقعیت هنر است و بخشی از تمدن، که در آن کهن الگوها نقش اجتماعی می‌یابند. نقشی که به کهن الگوها نوعی زندگی‌وارگی<sup>۹</sup> می‌بخشد.

## ۲-۲. سمبل‌های کهن الگو و ارتباط آن با فرجام‌شناسی

در ادبیات فارسی، جلوه‌های متعددی از سمبل‌های کهن الگویی وجود دارد که هر یک به تناسب میزان هم‌بودی با واقعیات زندگی نقش‌آفرینی کرده‌اند. دسته‌ای از کهن الگوها به عناصری تبدیل شده‌اند که نوعی فضای استعماری صرف بر آن‌ها حاکم بوده و باعث خلق دو عرصه متفاوت خوشایند و ناخوشایند شده‌است: این دو عرصه، بی‌شبهت به فرجام خوش (بهشت) و ناخوش (دوزخ) در ادیان نیست. به عنوان مثال نبرد ایزد آتش و افراسیاب در زامیادشت و یا نبرد بین تیشتر و اپوش در تیشتریششت (ر.ک: پورداوود، ۱۳۷۷). کهن الگوهای

ناخوشایند با تجربه‌های زیستی انسان به ویژه از دوران نخستین تا باستان، ارتباط نزدیک‌تری یافته است. شاید دلیل عمده این امر هجوم اقوام مهاجم، ناکامی‌های انسان در زندگی اجتماعی و فردی، عدم وجود قوانین جمعی و شکست‌های ناشی از آن باشد. البته کهن الگوها در مواردی هم نمایانگر واقعیت زندگی آدمی شده‌اند. این امر نوعی گرایش به رئالیسم را در کهن‌الگوها به ما نشان می‌دهد. گرایشی که در مطالعه آثار روایی کمک می‌کند تا با نگاهی کلی‌نگر، قطب‌های طرح فرجام‌شناخت را در این حوزه تدوین نماییم.



### محورهای فرجام‌شناخت در مطالعه ادبیات روایی

#### ۳- بحث و بررسی

نفوذ سمبلیسم و رابطه آن با فرهنگ و سنت ادبی را مبرهن است. اگر با درک این واقعیت که «روایت‌های اسطوره‌ای توانسته است سرچشمه مرگ را توجیه کند و گاه سرنوشت ایزدان و پهلوانان را رقم بزند» (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۷: ۱۵). حتی در برخی تابلوهای نقاشی هم شعرهای مصوری می‌یابیم که نگاه فرجام‌شناسانه در آن موج می‌زند. کهن الگوهایی که مسیر صعودی دارند، مثلاً در قالب بال‌پرندگان، فرجام خوش (عروج) را نشان می‌دهد، یا خطوطی که هبوط انسان را در ورطه هلاک نشان می‌دهد، فرجام ناخوش (سقوط) را نشان می‌دهد. در نوشته‌های ادبی عناصر کهن‌الگویی، سند تصویری ارتباط نوشته ادبی، با سنت ادبی است که به کمک آن می‌توان بخش‌هایی از نظام فکری جوامع را واکاوی نمود. حوری تکلم بدوی شعر سهراب سپهری، بی‌آن که آنیمای وجود سهراب به سراغ او بیاید رخ نمی‌نماید و آرکی‌تایپ پری و حوری افسانه‌های کهن (ر.ک: شمیسا، ۱۳۸۲: ۲۵۷) فرصت ظهور نمی‌یابد. همچنان که فردوسی هم بدون به‌کارگیری کهن‌الگوهای خشکسالی، دیو، جادو و سحر نمی‌توانست خالق هفت‌خان شود. در ادبیات معاصر ایران هم فرخی یزدی، شاملو، حمید مصدق، آخوندزاده و دیگران با بهره‌گیری از کهن‌الگوها، اهداف

خویش را پی‌گرفته‌اند. آثار نویسندگان و شاعران، نشان می‌دهد که عرصه تخیل ما همان تربیت تاریخی ذهن جامعه ماست که گاهی در آثار ادبی رخ می‌دهد. به عنوان مثال نظامی در *لیلی و مجنون*، دست به تصویرپردازی سیمای زن و مردی زده که جریان مرگ آنان را به نقطه سوئی متصل می‌کند که دارای بن مایه فرجام‌شناسانه است. نگاهی به دو اثر دیگر نظامی (*هفت پیکر و خسرو و شیرین*) مؤید این نکته است که برخی تصویرسازی‌های نظامی ماهیت سنتی کهن‌الگویی دارد. در شعر شاعران معاصر و کلاسیک ایران نمونه‌های متعددی وجود دارد که شاعر با اشاره به کتب مقدس یا اساطیر، بین کهن‌الگوها و ذهنیت کنجکاو جامعه نسبت به آینده (فرجام‌شناسی) حلقه اتصالی یافته است. در آثار نوپردازترین شاعران هم می‌توان رگه‌هایی هر چند نامربوط<sup>۱۰</sup> از سنت را یافت که نشان از تأثیر کهن‌الگوها بر ذهن شاعران و نویسندگان دارد:

نزدیک دورها/ زن دم درگاه بود/ با بدنی از همیشه/ رفتم نزدیک/ چشم، مفصل  
شد/ حرف بدل شد به پر، به شور، به اشراق/ سایه بدل شد به آفتاب» (سپهری،  
۱۳۸۵: ۴۲۰) یا: «حرف بزنی ای زن شبانه موعود!// زیر همین شاخه‌های  
عاطفی باد/ کودکی‌ام را به دست من بسپار/ در وسط این همیشه‌های سیاه/  
حرف بزنی خواهر تکامل خوش رنگ (سپهری، ۱۳۸۵: ۴۰۹).

نمونه‌های دیگری که در آن کهن‌الگوها، حضوری فعال و تعیین‌کننده در حوزه‌های مختلف شعر دارد. اگر زندگی را بلندترین شعر هستی بدانیم، گذر ایام بر انسان و ماجراهایی که بر او و پیرامونش می‌گذرد، از این منظر که دارای تصاویر خوشایند و ناخوشایند فراوانی است، از درون‌مایه‌ای فرجام‌شناسانه بهره می‌گیرد. بر پایه همین پندار است که «در دانش سنتی، جهان را به بخش‌های مقدس و نامقدس، پاک و نجس و اهریمنی و ایزدی تقسیم کرده‌اند. از این جهت دانش انسان درباره این جهان، در قالب انسان و اسطوره‌هایش پیرامون آغاز و آن‌جام جهان و چیستی و چگونگی چیزها بر پایه روایت و سنت شکل گرفته است» (آشوری، بی‌تا: ۲۵۴). این جهت‌گیری آگاهانه بشر، سبب شکل‌گیری دو جبهه خیر و شر گردید. به گونه‌ای که جلوه‌های متعددی از آن را می‌توان در اساطیر ایران باستان دید. نبرد

آذر در جبهه خیر با اژدها در جبهه شر، انتخاب آگاهانه مسیر مرگ با وجود رسیدن به بی‌مرگی توسط یمه، به هدف خشنودکردن خدایان و ارتباط ترس و تاریکی با داستان معراج ویراف مقدّس نمونه‌هایی از تقابل نیروهای خیر و شر در دوران اساطیری است که به طور مستقیم تداعی‌گر مسئله فرجام انسان و جهان است. مختاری معتقد است «جنگ بزرگ برخورد نهایی و کامل و نیروی نیکی و بدی است و به این اعتبار نقطه پایانی است در مسیر اساطیر و ماجراها» (مختاری ۱۳۷۹: ۲۶۵). در نبرد میان نیروهای خیر و شر، گاه این نیروها در جهانی واقعی‌تر به تقابل می‌رسند و گاه بر اساس الگوی یونگی می‌توان در وجود یک اسطوره آن‌ها را در برابر یکدیگر دید. این وضعیت در سیمای برخی اساطیر هم متجلی است. به عنوان مثال وایو (خدای باد) چنین وضعیتی دارد چرا که «باد از هر دو جهان نیک (روح) و بد (دوزخ) می‌گذرد. او هم نیکوکار است و هم نابودکننده. هم پیوند می‌دهد و هم می‌گسلاند» (هینلز، ۱۳۸۲: ۶۲) این وضعیت به عنوان یک مبحث کهن‌الگویی تا دوران ما هم ادامه یافته است:

انگار مادرم گریسته بود آن شب... / آن شب که اصفهان پر از طنین کاشی آبی بود / و آن کسی که نیمه من بود، به درون نطفه من بازگشته بود / و من در آینه می‌دیدمش (فرخزاد، ۱۳۶۸: ۴۰۲).

در تحلیل کهن‌الگویی طرح رمان یا نمایش‌نامه و یا شعر نیز به اعمال و یا سنت‌ها پرداخته می‌شود. رسومی از قبیل آیین دفن مردگان، شیوه‌های اعدام، اشاراتی به قبض روح و یا مناسکی مانند حج و عشا ربّانی که هریک دارای درونمایه فرجام‌شناسی هستند. در تحلیل مفهومی آرکی‌تایپ‌ها نیز مفاهیمی از قبیل امید، آرزو، آرمان‌خواهی، آینده‌نگری، تسلیم، رضایت، تکرار طرح می‌شود که با مسئله فرجام‌شناسی هم‌سو و همگراست. گردش ایّام، نیز نوعی مفهوم فرجام‌شناسانه را به ذهن متبادر می‌کند.

در ساختار اسطوره‌ها و کهن‌الگوها نیز عناصر طبیعت، باعث ایجاد یک نظام رمزی می‌شود که با روایت‌های تودرتوی زندگی پیوند دارد. ارتباط بین رؤیاهای مراسم و مناسک با اسطوره‌ها در جوامع انسانی، رابطه‌ای انکارناشدنی است. مناسک، ایجاد یک حرکت

اجتماعی - روایی است که می‌تواند در نمایش‌نامه، رمانس، رمان، شعر روایی و روایت جلوه کند.

### ۳-۱. گذری بر اسطوره‌های فرجام‌گرا

اسطوره درباره شناخت جهان و فرجام‌شناسی است. اساساً باید گفت:

تاریخ مینوی و مقدس کیهان است. به همین سبب رازگونه و نمادین است. روایات اساطیری به گونه آثار سورئالیستی آفریده شده‌اند، آن‌هم توسط هنرمندانی چیره‌دست و گمنام. اسطوره تنها در کلام نمی‌گنجد بلکه در تصویر در صدا و حرکت نیز مستتر است (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۷: ۲۳).

فرایند کهن‌الگویی، بازگوکننده زمان است و مضامین کهن‌الگویی هر یک متناسب با تحولات زمان در حافظه ناخودآگاه فردی و جمعی ما پرورش یافته‌اند. در ادبیات نیز این مضامین پذیرای کارکردهای متفاوتی بوده‌اند. «از بین این کهن‌الگوها، برخی غالباً در متون ادبی یافت می‌شوند که می‌توان سفر به جهان سفلی، عروج آسمانی، در جستجوی پدر و تصویر بهشت و دوزخ را از آن جمله بر شمرد» (داد ۱۳۸۵: ۴۸۹). جستاری در اساطیر و دنیای اسطوره‌ای نشان می‌دهد که از میان اسطوره‌ها، سه دسته هستند که رویکرد فرجام‌گرایانه قوی‌تری به هستی دارند:

**الف - اساطیر رستاخیزی (فرشگردی):** این دسته از اساطیر، در ارتباط با مسئله پایان جهان طرح می‌شود و بیش از هر چیزی مسئله مرگ در آن‌ها مطرح می‌شود. مرگی که مفهوم پایان حیات را ندارد. در اساطیر همواره زمان بی‌آغازی هست که مرگ ندارد. مرگ حاصل خطاست. اساطیر رستاخیزی در آیین مانوی، در اساطیر ژرمن‌ها و برخی اسطوره‌های هند و اروپایی و حتی در اساطیر سرخپوستان آمده است (ر.ک: اسماعیل‌پور، ۱۳۸۷: ۶۶).

**ب - اساطیر نجات‌بخش:** مانند اوشیدر، اوشیدرماه و سوشیانس، که در پایان جهان ظهور خواهند کرد و جهان را به رستگاری و نیروهای خیر را به پیروزی می‌رسانند. نجات‌بخشی در ادیان توحیدی از جمله در آیین‌های زرتشتی، یهودی، مسیحی و اسلام در سیمای موعود جلوه‌گر شده است (ر.ک: راشد محصل، ۱۳۸۱).

ج- اساطیر پهلوانان جانوران و گیاهان : این دسته از اساطیر در مواردی درحافظه ناخودآگاه بشر امروزی و در بستر مسایل اجتماعی روز، فرصت بروز می‌یابند و در این موتیف فرجام‌گرایانه هستند. مثل اسطوره سیاوش، چشمه آب حیات، درخت سرو، تلاش‌های اسکندر برای یافتن آب حیات، اسطوره آرش در شعر سیاوش کسرای، درخت در شعر «خانه دوست کجاست؟» سهراب سپهری و ضحاک در شعر فرخی یزدی نمونه‌هایی از تصاویر فرجام‌گرایانه کهن الگویی به شمار می‌روند.

در شاهنامه، موارد متعددی وجود دارد که بعدها نزد قوم ایرانی به صورت کهن‌الگو بروز یافته‌اند. به عنوان مثال: کهن‌الگوی سرما و ارتباط آن در داستان کیخسرو و فرجام‌رازاناک گیو، فریبرز و توس.

هم آن گه برآمد یکی باد و ابر	هوا گشت برسان چشم هژبر
چو برف از زمین بادبان برکشید	نبد نیزه نامداران پدید
یکایک به برف اندرون ماندند	ندانم بر آن جای چون ماندند
زمانی تپیدند در زیر برف	یکی چاه شد کنده هر جای ژرف
نماند ایچ کس را از ایشان توان	برآمد به فرجام شیرین روان

(کزازی، ۱۳۸۴: ۵ / ۲۸۶-۲۸۷)

در فرجام کار شخصیت‌ها، فرجام تراژیک سهراب و سیاوش و نیز مرگ عبرت‌آموز افراسیاب از نمونه‌های دیگر در شاهنامه به شمار می‌رود. البته مرگ افراسیاب با دو داستان دیگر تفاوت ماهوی دارد زیرا تداعی‌گر نبرد نیروهای خیر و شر است:

ز کردار بد بر تنش بد رسید	مجو ای پسر بند بد را کلید
چو جوئی بدانی که از کار بد	به فرجام بر بدکنش بد رسد
سپهبد که با فر یزدان بود	همه خشم او بند و زندان بود
چو خون‌ریز گردد بماند نژند	مکافات یابد ز چرخ بلند

(همان: ۲۵۷)

نگاهی به فرجام کار شخصیت‌ها و حوادث، در شاهنامه نشان می‌دهد که در تعیین فرجام

کار انسان و جهان و پدیده‌های هستی، نیرویی در کار است که شناخت آن معرفت عمیقی می‌طلبد.

### ۲-۳. تصاویر کهن‌الگویی و فرجام‌شناختی

اسطوره‌های فرجام‌گرا، از هر دسته که باشند، در ارتباط با دنیای انسانی، دست‌مایه خلق تصاویر متعدّد کهن‌الگویی می‌شوند که به نوعی با مسئله فرجام‌شناسی ارتباط دارند. این تصاویر به سه گروه بهشتی، دوزخی و قیاسی تقسیم می‌شوند.

- **تصاویر بهشتی:** در ادبیات فارسی هرگاه مسئله وحدت وجود آدمی با دنیای نباتی مطرح می‌شود، جهت‌گیری تصویرهای آرکی‌تایی، بهشتی می‌شود. استفاده از کهن‌الگوی پرندگان، بهره‌گیری از کهن‌الگوی شهرها یا راه‌ها، باغ‌ها، اشیای بالارونده مثل صلیب و نردبان، تصاویر هنری و معماری نمونه‌هایی از این دست به حساب می‌آیند. به عنوان مثال در **منطق‌الطیر** عطار نیشابوری کهن‌الگوی پرنده، سیر تکاملی انسان و هدف غایی زندگی را دنبال می‌کند. در شعر « هزارهٔ دوم آهوی کوهی »، از شفيعی کدکنی، شاعر با به‌کارگیری کهن‌الگوی محوری تصاویر هنری و معماری و البته چندین کهن‌الگوی دیگر، مخاطبش را تا عمق تاریخ همراهی می‌کند:

«به کجا می‌برد این نقش به دیوار مرا؟ / تا بدان‌جا که فرو می‌ماند/ چشم از گفتن و لب نیز زگفتار مرا.../ این چه حزنی است که در همهٔ کاشی‌هاست؟ / جامه سوگ سیاوش به تن پوشیده است/ این طنینی که سرایند خموشی‌ها / از عمق فراموشی‌ها/ و به گوش آید، از این‌گونه، به تکرار مرا... / سبزی سرو قد افراشته کاشمر است / کز نهان سوی قرون / می- شود در نظر این لحظه پدیدار مرا» (زرقانی، ۱۳۸۷: ۵۸۷-۵۸۸)

یکی از مهم‌ترین کهن‌الگوهای موجود که در فرجام نیک و بد انسان همواره مطرح می‌شود عنصر آتش است. در کهن‌الگوها، عنصر آتش بالاتر از زندگی آدمی و گاه در نقش ناقد پاک از ناپاک مطرح می‌شود. این کارکرد را می‌توان در داستان‌های سیاوش در **شاهنامه** و ابراهیم در **قرآن** پی‌گرفت. تصاویر آتش و قدم‌های سیاوش، به واقع گذر انسان به سمت دنیای آرمانی (آپوکالیپتیک) را نشان می‌دهد. در این داستان کهن‌الگوی آتش

کاملاً با مسئله فرجام‌شناسی در ارتباط است. ارتباط آتش با دنیای فرشتگان و ملکوت، این کهن‌الگو را، به عنوان راهی برای رسیدن به بهشت مطرح می‌سازد. در آثار دوران اسلامی، وجه سوزاندگی آتش، آن را به تصاویر دوزخی پیوند داده‌است. البته سوزاندن اجساد در برخی آیین‌ها، ارتباط آتش با دنیای ملکوت را، به ما یادآور می‌شود. در ادبیات ما، نیز ققنوس بعد از سوختن وجود می‌یابد:

«آن مرغ نغز خوان/ بر آن مکان ز آتش تجلیل یافته/ اکنون به یک جهنم تبدیل یافته/ بسته است دم به دم نظر می‌دهد تکان/ چشمان تیز بین/ باد شدیدی دمد و سوخته است مرغ؟/ خاکستر تنش را اندوخته است مرغ! بس جوجه‌هاش از دل خاکسترش به در» (نیما یوشیج، ۱۳۸۶: ۳۲۷).

داستان موسی و آتش طور نیز از موتیف‌های تأثیرگذار در ادبیات بوده است. مواردی چون روشن کردن شمع در جشن‌های تولد و بزرگداشت مردگان، پیوند آتش و شراب در ایران قبل از اسلام، قرار گرفتن سنگ در برابر آتش و تبدیل شدن آن به لعل از موارد قابل‌ذکری است که پیرامون کهن‌الگوی آتش قابل‌ذکر است.

کهن‌الگوی کیمیاگری نیز از تصاویر فرجام‌گرایانه‌ای است که می‌توان آن را در ارتباط با کهن‌الگوی آتش مطرح نمود. کیمیا، از مرکز زمین آغاز می‌شود و با کاینات درمی‌آمیزد و در آسمان به یگانگی می‌رسد. آتش‌گاه در فرایند کیمیاگری تعیین‌کننده است و مرکز دنیای روحانی را (جان آدمی) فرا می‌گیرد.

از تصاویر کهن‌الگویی مرتبط با دنیای بهشتی، می‌توان درخت، زمین، پاکی، عنصر درون انسان، آب حیات، ارتباط آب و خون، پیوند انسان و گیاه، دنیای مادر مثالی و باران را نام برد. به عنوان نمونه، کهن‌الگوی درخت (ر.ک: بهار، ۱۳۸۱) در بسیاری از شئون زندگی به‌تبع آن در ادبیات و فرهنگ ملل نفوذ دارد. برج‌ها، گلدسته‌های مساجد، کلیساها و برخی معابد و نیز بهره‌گیری از درخت در مراسم آیینی سال نو میلادی جلوه‌هایی از ارتباط درخت با وجه روحانی زندگی آدمی است. البته بسیاری از تصاویر کهن‌الگویی ارتباط عمیقی با کهن‌الگوی «آب» دارد. «خصیصه اصلی آب، مادری است؛ به‌گونه‌ای که آن را جوهر مادر نیز



دانسته‌اند. از آن‌جا که در هر نوع عشق، بهره‌ای از عشق کودک به مادر وجود دارد می‌توان گفت که کهن‌الگوی آب، یادآور شیر یا هر چیزی است که گوارا باشد. «(باشلار، ۱۳۶۴: ۳۳) در باور ایرانیان کهن، از چهار آخشیح، آب اولین آفریده اهورامزداست و هستی زمین از آن است: «از آب زمین را آفرید کرد، دورگذر بی شیب و بی فراز، درازا با پهنا و پهنا با ژرفا برابر، راست میان آسمان قرار بگرفته» (فرنبرگ دادگی، ۱۳۶۹: ۴۰). آرکی‌تایپ آب، به عنوان یک کهن‌الگو در ادبیات امروز ایران هم جایگاه ویژه‌ای دارد. برخی از کارکردهای آن در شعر سهراب سپهری جلوه کرده است:

«آب را گل نکنیم/ در فرودست انگار کفتری می‌خورد آب/ یا که در بیشه دور/ سیره‌ای پر می‌شوید/ یا در آبادی کوزه‌ای پر می‌گردد» (سپهری، ۱۳۸۵: ۳۴۶).

در ادبیات ما، خود بهشت به عنوان فرجام خوشایند یک کهن‌الگوست. «از آغاز فرهنگ ایرانی گرفته تا آخرین دوره بازآفرینی آن، یک صورت ازلی در همه تجلیات فکری و فرهنگی ما، جلوه‌گر است و آن «بهشت» است؛ که صورت باستانی آن پائیری دائر<sup>۱۱</sup> است. یعنی همان ماندالا، همان نقطه‌ای که قوم ایرانی به آن رجوع می‌کند تا خود را بازیابد» (شایگان، ۱۳۷۱: ۲۰۱).

- **تصاویر دوزخی:** در دایره سمبول‌های کهن‌الگو، آن چه که در تعارض با تصاویر بهشتی است دنیایی است که در آن انسان فرصت‌های خود را از دست داده است و گرفتار شکنجه و ویرانی و مرگ و گور شده است. در فرجام جهتمی و ناخوشایند داستان‌ها و شخصیت‌ها، آن چه که مطرح می‌شود، ترس از یک قدرت تهدیدکننده و یا جنبه‌ای غیرعقلانی از طبیعت است. آغاز حیات آدمی، با یک تصویر دوزخی همراه است: مسئله هبوط و فرجام ناخوش آدم. تصویری که دست‌مایه شکل‌گیری بسیاری از تصاویر دوزخی شده است. «هبوط انسان (آنتروپوس) و رانده شدن او از بهشت ازلی بنا به باور گنوسیان و عارفان شرق، از نگاهی عبارت است از پرت شدن انسان به زمان تاریخی. نزد زرتشتیان، ادوار کیهانی و تاریخی (عمر جهان) بین ۹ تا ۱۲ هزار سال است. این دوره، زمان تازش اهریمن است و با آمیزش جهان اهریمنی و اهورایی، بدبختی بشر و مبارزه او تا پایان جهان تاریخی ادامه می‌یابد.

در آیین مانوی، جهان ازلی و بی‌تاریخ است که با آمیزش نور و ظلمت، ازلی بودن خود را

از دست می‌دهد و وارد تاریخ می‌شود. در اساطیر گنوسی، انسان شیفتهٔ جهان پست می‌شود و به جهان مادی تن می‌دهد» (اسماعیل پور، ۱۳۸۷: ۲۶-۲۷). در تصاویر دوزخی، نوعی تقابل میان فردیت‌ها هست که در مواردی حاصل تعارض میان وفاداری به یک گروه، یک پیشرو و آن‌جام وظیفه برای مبانی عقیدتی و تلاش برای رسیدن به افتخار است. این‌که انسان از لذایذ زندگی مادی و معنوی محروم شود و جنبه‌های روحانی وجود آدمی در تقابل با جنبه‌های مادی زیست او قرار گیرد؛ خود تصویری دوزخی است. به عنوان نمونه برخی از تصاویر خیالی موجود در بوف کور، از جمله آن‌جا که راوی از یک‌سو با پیرمرد خنزرنزری روبه‌روست و از طرفی دختر اثیری را قطعه‌قطعه می‌کند و با خود به گورستان می‌برد، تصویری دوزخی است. سیمای ضحاک در شاهنامه هم، که در دوره‌های بعدی و حتی در شعر معاصر حالت کهن‌الگویی یافته است، جلوه‌ای از تصاویر دوزخی در ادبیات است. همچنین است داستان گرفتار شدن بیژن در چاه، هفت‌خان اسفندیار و فرجام ناخوش او، هفت‌خان رستم، فرجام تراژیک سهراب، دخالت خدایان در کار بشر، اساطیر فرسگرودی، برخی جنبه‌های طنز آمیز حیات انسانی و حتی برخی رفتاری‌های اجتماعی نظیر موروثی بودن سلطنت در ایران، که به ناخودآگاه جمعی ما از اساطیر برمی‌گردد.

- **تصاویر قیاسی**<sup>۱۲</sup>: تصاویر قیاسی، که دارای بن‌مایه فرجام‌شناسانه هم هستند، به تصویری اطلاق می‌شود که نه صرفاً جنبه دوزخی دارد و نه منحصرأ متعلق به دنیای بهشتی است بلکه اغلب ترسیم چهره‌هایی است که جنبه‌هایی از این دو عالم را به ما یادآور می‌شود. مثل سیمای زال در *شاهنامه*، ابن سلام در داستان لیلی و مجنون، جنبه‌های پالایندگی آتش در داستان سیاوش، گردشگاه شیرین در داستان خسرو و شیرین، روشنگری هدهد در منطق الطّیر و برخی تصاویر رمانسی در داستان‌ها و اشعار مربوط به حوزهٔ ادبیات غنایی.

بر اساس نظر فرای کمدی‌هایی که پایانی خوش دارد و اشعار شبانی و رمانتیک و حرمت آمیز که جنبه‌هایی از انسانیت را یادآور می‌شوند در حوزهٔ تصاویر قیاسی جای می‌گیرند. بنابراین درون‌مایهٔ تصاویر در تراژدی‌ها، اغلب دوزخی است. مرگ سهراب در دامن رستم و مرگ اسفندیار، هریک جلوه‌ای از بر باد رفتن همهٔ آرزوهای یک انسان است. از این روست

که تصاویر قیاسی در دنیایی متفاوت خلق می‌شوند. این تصاویر با دنیای معصومیت و از طرفی با تجربه‌های بشری در ارتباطند:

قیاس معصومیت  $\longleftrightarrow$  تصاویر قیاسی  $\longleftrightarrow$  قیاس تجربه

«دنیای معصومیت، نه مانند دنیای بهشتی کاملاً زنده است و نه مانند دنیای ما بیشترش مرده، بلکه دنیایی است جان‌گرا، آکنده از ارواح عنصری» (فرای، ۱۳۷۷: ۱۸۵) و تجربه، که از برخورد انسان با طبیعت یا انسان با انسان حاصل شده است، در بروز تصاویر قیاسی نقش ایفا می‌کند. «قیاس تجربه، جلوه‌گاه انطباق اسطوره و طبیعت است» (همان: ۱۹۱).

### ۳-۳. گذری بر ارتباط نقد کهن الگو با ادبیات متعهد

بعد از حمله اعراب به ایران، ادبیات فارسی به دلیل حاکمیت اسلام تحت تأثیر قرآن، احادیث و روایت‌های اسلامی بوده‌است. در قرآن کریم وجوهی از دنیای آرمانی و آرزوهای بشری مطرح می‌شود که در نقد کهن الگویی از آن به عنوان دنیای آپوکالیپتیک یاد می‌شود. وجه بارز آرمان‌گرایی در قرآن، خلق صورت‌هایی است که بشر امروز از آن به عنوان تمدن یاد می‌کند.

طرح مسایل مربوط به عوالم انسانی، حیوانی، نباتی، کانی و ملکوتی، جلوه روشنی از زایش تمدنی در قرآن کریم و بسیاری از کتب مقدّس است. نظام معنایی و فرمیک حاکم بر آیات قرآنی، آن را به عنوانی کتابی سرآمد در بلاغت و ارزش‌های ادبی معرفی می‌کند. از این منظر رابطه بین قرآن و زایش تمدنی به عنوان یک متن مقدّس و رابطه بین قرآن و آرکی‌تایپ‌ها در عوالم متعدّد به عنوان یک کتاب بلیغ، با موضوع این جستار ارتباط می‌یابد. نگاهی به آیات قرآنی از منظر نقد آرکی‌تایپی بسیاری از جنبه‌های اجتماعی این کتاب مقدّس را بر ما روشن می‌سازد با این تفاوت که از نگاه دینی، آیات قرآن، دارای وحدت وجود است حال آن‌که از نظرگاه آرکی‌تایپی، ما با وحدت استعاری روبه‌رو هستیم. در آثاری نظیر *مثنوی معنوی*، *غزلیات حافظ*، *منطق‌الطیر عطار*، *عقل سرخ* و بسیاری از آثار برجسته حکمی و دینی و برخی از اشعار نوپردازان ایران، کهن الگوها در مدارهای چندگانه مطرح می‌شود و در عین حال به وحدت هم می‌رسند. این شیوه برگرفته از آیات قرآن است.

در منطق طیور این نوع حرکت ( از کثرت به وحدت) بارزتر است. در منطق الطیورهای فارسی، پرندگان اغلب کهن‌الگوهای رازناکی هستند که در ژرف‌ساخت معنایی خود، جلوه‌هایی متفاوت از آنچه را که در ظاهر می‌بینیم؛ نشان می‌دهند. چنین مواردی را در قرآن کریم نیز داریم. جهت نمونه می‌توان این گفتهٔ رنه‌گونون را، در مورد آیات ۱-۳ سورهٔ صافات (والصافات صفًا، فالزاجرات زجرا، فالتالیات ذکرا) ذکر کرد: «واژهٔ الصافات را به معنای ظاهری و تحت‌اللفظی کنایه از مرغان می‌دانند؛ حال آن‌که این واژه در صورت رمزی خود، به فرشتگان و ملائکه اشاره دارد» (رنه‌گونون، ۱۳۸۷: ۱۴۸).

تأثیرپذیری ادبیات فارسی از قرآن در ادوار مختلف و به ویژه در دورهٔ انقلاب اسلامی قابل بررسی است. ادبیات انقلاب اسلامی، بیشتر به دلیل ماهیت انقلاب، با نام ادبیات متعهد شناخته می‌شود. الگوهای اسطوره‌ای و کهن‌نمونه‌ها در این دوره، بر مدار تعهد قرار گرفته و نشانه‌هایی چون لاله، چغیه، پلاک و ... با تکیه بر روایت‌های اسطوره‌ای و کهن‌نمونه‌های دینی چون واقعه کربلا، داستان‌های پیامبران و برخی دیگر از داستان‌های شاهنامه، خلق شده و فرصت بروز یافته‌اند. در ادبیات متعهد، کهن‌الگوها، متکثرند اما کهن‌الگوهایی نظیر درخت، نخل، شمشیر، خنجر، باغ، خروس، مرد اسب‌سوار، ماه، اعداد و سایه شاخص‌ترند:

«پرندگان سحرخیز/ نور پگاه و تازگی روز را/ با خود می‌آورند.../ اما کلاغ که بال دارد/ انصاف و عقل ندارد/ جفاگر و جوجه رباینده است» (صفا زاده، ۱۳۸۴: ۹۵ و ۱۰۵).

به طور کلی، ادبیات فارسی و به ویژه شعر فارسی، ارتباط تنگاتنگی با ادبیات تعلیمی و مذهب و پرداختن به مسایل ارزشی داشته و دارد. همین امر شاعر را ملزم می‌کند در مسیر حرکت اخلاقی - تعلیمی مورد نظر خود، در شعر با مذهب همراه شود یا با آن مخالفت نماید. این تلاش خود باعث خلق تصاویر فرجام‌شناسانه می‌گردد؛ بنابراین سازماندهی<sup>۱۳</sup> میان شعر و مذهب، در تعیین هدف شاعر و تنظیم پیام او در شعر، تأثیر مستقیم دارد. تفاوت در این است که در مذهب، اخلاق و صور اخلاقی همواره به عنوان یک ضرورت مطرح می‌شود اما در ادبیات مسئلهٔ آرمان‌ها و آرزوها و خلق جنبه‌های هنری طرح و باعث می‌شود ادبیات

ضرورت‌گریز باشد و صورت دیگری به خود بگیرد اگر چه تحت تأثیر جنبه‌های اجتماعی هم هست. آرکی‌تایپ‌ها نیز، به عنوان جزئی از ادبیات، از قاعده ضرورت‌گریزی در ادبیات پیروی می‌کنند. آن‌ها معنی خود را از بافت کلام یا سمبل می‌گیرند و در جوامع گوناگون مفاهیم متعددی می‌گیرند. به عنوان مثال اژدها در فرهنگ ایرانیان نفرت‌انگیز است و همواره در برابر پهلوانان قرار دارد حال آن‌که در فرهنگ مردم چین جنبه‌های مفهومی دیگری یافته است.

در حوزه ادب پایداری، ادبیات ما در دوران اخیر بیشتر تحت تأثیر سه جریان جنگ ایران و عراق، مقاومت مردم فلسطین و ادبیات پایداری آمریکای لاتین بوده است. در ادب پایداری مسئله شهادت و ارتباط آن با معاد و جاودانگی، خود بزرگترین تصویر فرجام‌شناسی و آرکی‌تایپی است که می‌توان از آن یاد کرد. این‌که انسان پس از مرگ به آغوش زمین مادر برمی‌گردد و تجربه زندگی جدیدی را پشت سر می‌گذارد و به وحدت وجود می‌رسد و ارتباط زمین با آب و نیز با زن به عنوان عناصر زایایی و نیز مادر مثال بودن زمین، به مسئله شهادت، جنبه کهن‌الگویی می‌بخشد.

ادبیات پایداری ایران در عصر مشروطه و قبل از آن نیز از آرکی‌تایپ‌ها بهره برده است. بیان کهن‌الگویی شاعران عصر مشروطه در اشعار کسانی چون فرّخی یزدی، میرزاده‌عشقی، محمدتقی بهار و نسیم شمال قابل توجه است. این جریان در نثر آن دوره هم مشهود است: «می‌بایست به دیوها و عفریت‌ها حکم کنم، پاریس را خراب و زیر و رو کنند تا شهبازبیک از نیت رفتن به آن‌جا بیفتد. یا به ستاره مریخ امر کنم گردن موسیوژن را بزند تا دیگر کسی شهبازبیک را نبرد» (آخوند زاده، ۱۳۵۶: ۴۰۲-۴۰۳). به طور کلی ادبیات پایداری ایران پس از اسلام، از منظر کهن‌الگویی توانسته است با بهره‌گیری از آرکی‌تایپ‌ها به طرح مسایل جامعه و پیگیری اهداف مقاومت ملت ما، در برابر ظلم و نابرابری‌ها بپردازد.

#### ۴- نتیجه‌های تحقیق

در بررسی رابطه نقد کهن‌الگو فرجام‌شناسی مهم‌ترین نتایج این پژوهش عبارتند از:  
 - کهن‌الگوها، اسطوره‌هایی هستند که در فضای انتزاعی ناخودآگاه جمعی جای گرفته و برای ظهور و بروز نیاز به فضا دارند. این فضا می‌تواند عرصه ادبیات منظوم و منثور باشد.

- کهن‌الگوها فارغ از مقولهٔ زمان و مکان، با مسایل هر دوره‌ای تطابق می‌یابند. این ویژگی سبب می‌شود که ما در ادوار مختلف تاریخ ادبیات ایران، شاهد حضور کهن‌الگوها در بیان ادبی باشیم.
- کهن‌الگوها با مسئلهٔ تمدن و زایش تمدنی و نیز با مسایل اجتماعی، ارتباط مستقیم دارند.
- ارتباط کهن‌الگوها و مسئلهٔ زایش تمدنی و ارتباط فرجام‌شناسی و تمدن، بر اساس قضیهٔ منطقی اثبات می‌کند که کهن‌الگویها حداقل دارای موتیف فرجام‌شناسانه هستند.
- در نقد کهن‌الگویی متون ادبی، سه دسته از تصاویر با مسئله فرجام‌شناسی ارتباط بارزتری دارند: تصاویر دوزخی، بهشتی و قیاسی
- آتش، کهن‌الگویی فرجام‌شناختی است که در دوران قبل و بعد از اسلام مفاهیم متعدّد فرهنگی به خود گرفته است. برخی کهن‌الگوها و از جمله کهن‌الگوی آتش، دارای وجوه متعدّد کارکردی هستند. آتش در مواردی بیانگر فرجام خوش و در مواردی بیانگر عاقبت ناخوش آدمی است.
- کهن‌الگوها به تبع ادبیات، از قاعده ضرورت‌گریزی در ادبیات پیروی می‌کنند.
- عمده تصاویر کهن‌الگو در کمدی‌ها قیاسی و در تراژدی، دوزخی است.
- سازگاری میان شعر فارسی و مذهب، باعث شکل‌گیری برخی تصاویر فرجام‌شناختی شده است.
- در ادبیات انقلاب اسلامی (ادبیات متعهد)، اغلب کهن‌الگوها با بهره‌گیری از کهن‌نمونه‌های مذهبی و ارزشی چون واقعه کربلا، داستان‌های پیامبران و برخی از داستان‌های ایران باستان خلق شده‌اند.
- ادبیات پایداری ایران، در ادوار مختلف برای طرح اهداف خود از کهن‌الگوها بهره گرفته است.

## یادداشت‌ها

1. Eschatology
2. Cosmology
3. Ontology
4. The golden bough
5. Archeological pattern in poetr
6. Apocalyptic
7. Anagnorisis
8. Demonic
9. Life likeness
10. Inorganic
11. Pairs daēza
12. Analogical imagery
13. Rapprochement

## کتابنامه

۱. آخوندزاده، فتحعلی. (۱۳۵۶). *تمثیلات*، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.
۲. آشوری، داریوش. (بی تا). *ما و مدرنیته*، تهران: صراط.
۳. احمدی، بابک. (۱۳۷۷). *معمای مدرنیته*، تهران: مرکز.
۴. اسماعیل‌پور، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). *اسطوره بیان نمادین*، تهران: سروش.
۵. باستید، روژ. (۱۳۷۰). *دانش اساطیر*، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
۶. باشلار، گاستون. (۱۳۶۴). *روان‌کاوی آتش*، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
۷. پاینده، حسین. (۱۳۸۴). «*اسطوره شناسی و مطالعات فرهنگی*»، *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، سال هشتم، شماره ۶۵ (پیاپی ۸۹ و ۹۰)، صص ۷۷-۷۲.
۸. پورداود، ابراهیم. (۱۳۷۷). *بیشتها*، تهران: اساطیر.
۹. داد، سیما. (۱۳۸۵). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، چاپ سوم، تهران: مروارید.
۱۰. راشد محصل، محمدتقی. (۱۳۸۱). *نجات بخشی در ادیان*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۱. رضایی، عربعلی. (۱۳۸۲). *واژگان توصیفی ادبیات: انگلیسی - فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.
۱۲. سپهری، سهراب. (۱۳۸۵). *هشت کتاب*، چاپ سوم، تهران: طهوری.
۱۳. ستاری، جلال. (۱۳۶۶). *رمز و مثل در روان‌کاوی*، تهران: توس.
۱۴. شایگان، داریوش. (۱۳۷۱). *بت‌های ذهنی و خاطره‌ازلی*، تهران: امیرکبیر.

۱۵. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۲). *نگاهی به سپهری*، تهران: صدای معاصر.
۱۶. ----- (۱۳۸۳). *نقد ادبی*، چاپ چهارم، تهران: فردوسی.
۱۷. صفارزاده، طاهره. (۱۳۸۴). *روشنگران راه*، تهران: برگ زیتون.
۱۸. فرای، نورتروپ. (۱۳۷۷). *تحلیل نقد*، ترجمه صالح حسینی، تهران: نیلوفر.
۱۹. فرخ‌زاد، فروغ. (۱۳۶۸). *مجموعه اشعار فروغ*، آلمان غربی، نوید.
۲۰. فرنبرگ دادگی. (۱۳۶۹). *بند هوش*، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
۲۱. کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۴). *نامه باستان، ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی*، جلد پنجم، تهران: سمت.
۲۲. گنون، رنه. (۱۳۸۷). «سنت و خودآگاهی»، *مجموعه مقالات اسطوره و رمز*، ترجمه جلال ستاری، چاپ سوم، تهران: سروش.
۲۳. ----- (۱۳۸۷). «منطق الطیر»، *مجموعه مقالات اسطوره و رمز*، ترجمه جلال ستاری، چاپ سوم، تهران: سروش.
۲۴. مختاری، محمد. (۱۳۷۹). *حماسه در رمز و راز ملی*، چاپ دوم، تهران: توس.
۲۵. مورونو، آنتونیو. (۱۳۷۶). *یونگ، خدایان و انسان مدرن*، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران: مرکز.
۲۶. نیما یوشیج. (۱۳۸۶). *مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج*، تدوین سیروس طاهباز، چاپ هشتم، تهران: نگاه.
۲۷. وینریچ، هارالد. (۱۳۸۷). «ساختارهای نقلی اسطوره»، *مجموعه مقالات اسطوره و رمز*، ترجمه جلال ستاری، چاپ سوم، تهران: سروش.
۲۸. هینلز، جان. (۱۳۸۲). *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپ سوم، تهران: چشمه.
۲۹. یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۷). *انسان و سمبل‌هایش*، ترجمه محمود سلطانیه، چاپ اول، تهران: جامی.